



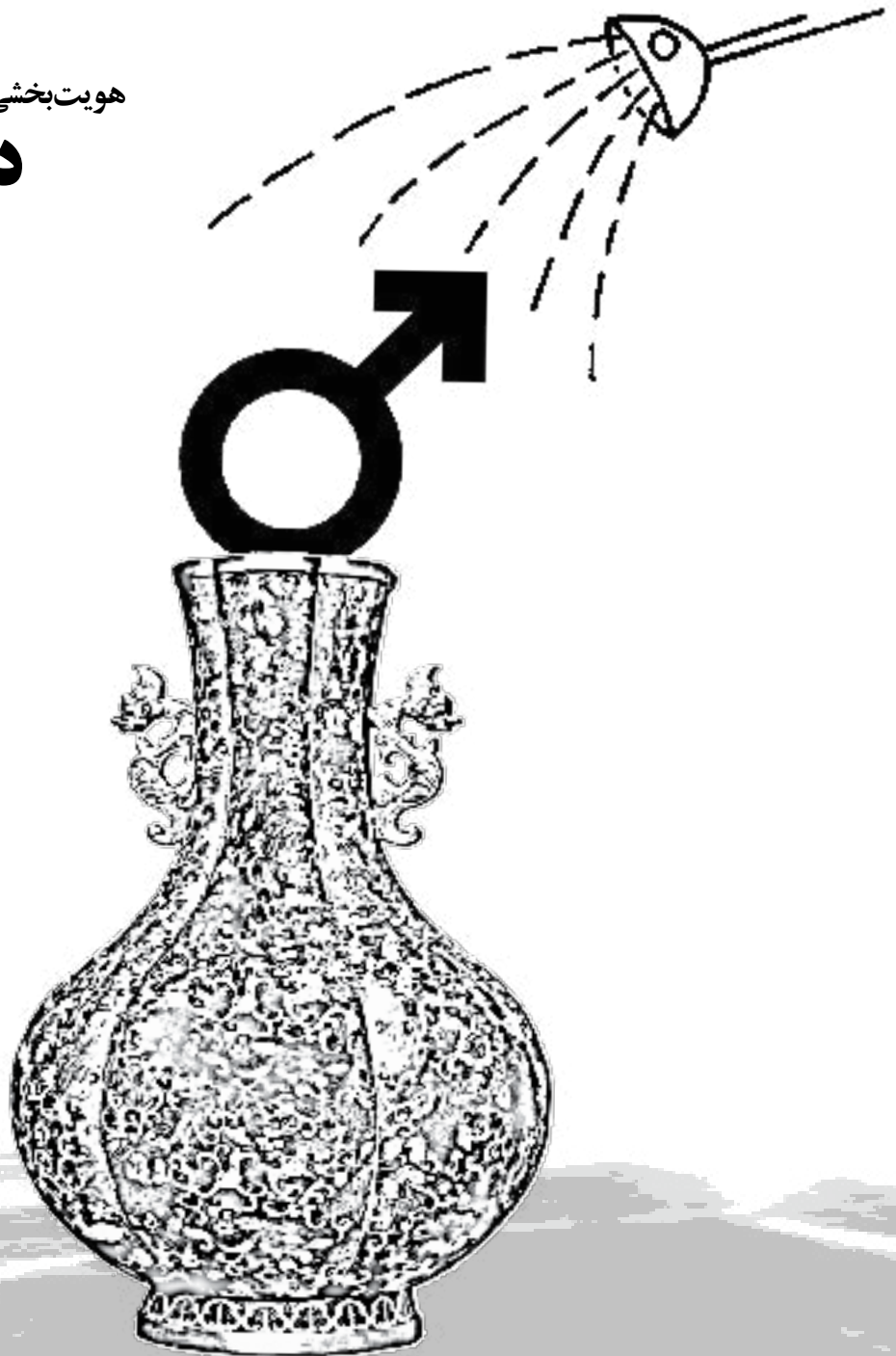
هویت بخشی و الگودهی؛ دو برنامه ریزی آموزشی

دختران دخترند و پسران پسر!

محمد لطیفی

اشاره:

ضرورت نیاز به برنامه ریزی برای مسائل فرهنگی کشور، کم از ضرورت آب و نان نیست؛ اما مهم تر از خود برنامه، مبانی و مقدمات تئوریکی است که هر برنامه به آن متکی است. این قلم با علم به این مسئله که ریز موضوع «برنامه و برنامه ریزی آموزشی و فرهنگی در باب عفاف» پتانسیل اختصاص شماره ای کامل از مجله را داراست، فقط خواسته است با مروری گذرا بر دو اصل کلی در این باب (ایجاد هویت و الگوسازی)، توجه اهالی محترم فرهنگ و رسانه را باری دیگر به مقوله برنامه ریزی جلب نماید. امید که این تکرارها در نهایت به چاره اندیشی جدی درباره خالاهای موجود بیانجامد.





عنصر زنانگی و حقیقت تکوینی لطیف، پرجاذبه و ضربه‌پذیر آن به وجود آید، هم قبول تکالیف شرعی در این باب آسان و بلکه دلنشین خواهد بود و هم برای برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اجتماعی، نقشه‌راهی با هدف مشخص ترسیم خواهد گردید.

بر این اساس شاید اولین نکته در باب برنامه‌ریزی آموزشی و پرورشی درباره عفت، برای برنامه‌ریزان و برنامه‌پذیران، توجه به حقیقت زنانگی و عنصر مردانگی است. هدفمندی آفرینش تمامی اجزاء در مجموعه پیچیده و شگفت‌انگیز خلقت و حتی آفرینش ذرات و امور به ظاهر پست و ناچیز، هدفداری پدیده عظیم ازدواج خصوصاً در محدوده انسان‌ها و وجود دو قطب مؤنث و مذکر را بلاکلام می‌سازد. این خصوصیات چیست و آن اهداف چگونه تأمین می‌شود، سؤالاتی است که به نظر می‌رسد پاسخ به آن‌ها سهم زیادی در هویت‌یابی دختران و پسران و در پی آن ثبات ایشان به ویژه در ایام پرمخاطره نوجوانی و جوانی ایفا خواهد کرد.

به احتمال قوی یکی از اسباب این‌که در شرع، پوشیدن لباس زنانه بر مردان و پوشش مردانه برای بانوان، مردود و ممنوع شمرده شده، این است که زنان در جامعه باید هویت زنانه و مردان باید هویت مردانه داشته باشند و لباس و پوشش به عنوان نخستین نمایانگر ظاهری هویت و شخصیت می‌بایست با آن سنخیت داشته باشد. اگر دانش کافی و به تبع فرهنگ رایجی درباره ویژگی‌های فراوان و مثبت زنانگی وجود نداشته باشد، دور از انتظار نخواهد بود که سیل فراوانی از دختران

آرزو داشته باشند که ای کاش مرد بودند و این آغاز یک روند نامطلوب به سمت بی‌عفتی ناشی از بی‌هویتی است. سخن از دانش کافی نسبت به هویت‌ها، الزاما به معنای تعریف واحد در کتب درسی نیست، بلکه این نوع آگاهی فرهنگ‌زاه، بیشتر می‌تواند از نوع برخورد دیگران به خصوص والدین و معلمان یاد. از دوران کودکی و نوجوانی سامان یابد. فرزندان از همان سنین کودکی و درک اجمالی دنیای متفاوت زن و مرد، کم و بیش به وظایف آینده‌شان در این زمینه

هرگاه از کلاف‌های سردرگم فرهنگی و اجتماعی سخن به میان می‌آید، شاید اولین ناهنجاری که احساس می‌شود، سایه‌سنگین نبود برنامه و برنامه‌ریزی است. در یک کلام می‌توان گفت این سایه سنگین بیش از همه چیز، سایه دیوار بلند و ضخیم ثنوری‌های بیگانه در گستره علوم انسانی و جمود بر آن‌ها و عدم تعریف مبانی علمی اسلامی و بومی به عنوان نقطه اتکاد در برنامه‌ریزی‌هاست. آیا ممکن است اسلام به عنوان کامل‌ترین دین آسمانی تا ابد و با بر خورداری از عمیق‌ترین معانی مترقی و حیانی، برای مشکلات فراوان و هزار توه‌های پیچیده فرهنگی و اجتماعی راه حلی نداشته باشد؟

شک و تردید در ظرفیت این برنامه جامع الهی و ضامن سعادت فرد و اجتماع در طول زمان‌های متفاوت و با اقتضائات خاص و گوناگون، می‌تواند به منزله تردید در حکمت و تدبیر الهی و علامت ضعف و یا حتی نبود ایمان به علم و قدرت بی‌پایان خداوند تعالی قلمداد گردد.

کمک به هویت‌یابی

شریعت و احکام آن با حقایق عالم تکوین پیوندی ناگسستنی دارد. مصالح و مفاسد واقعی موجود در امور تکوینی، از انگیزه‌ها و عوامل اساسی قانونگذاری تشریحی به هدف کامیابی بشر به شمار می‌روند. در بسیاری موارد فهم و درک صحیح از امور تکوینی از رهگذر تفکر و تعمق و حتی تحصیل دانش‌های امروزی، می‌تواند ضمن ایجاد تسهیل در پذیرش احکام شرعی مربوطه، افق‌هایی را نیز در جهت برنامه‌ریزی‌های کلان بگشاید. به عنوان نمونه اگر درک درختی از

به احتمال قوی یکی از اسباب این‌که در شرع، پوشیدن لباس زنانه بر مردان و پوشش مردانه بر ای بانوان، مردود و ممنوع شمرده شده، این است که زنان در جامعه باید هویت زنانه و مردان باید هویت مردانه داشته باشند.

آشنا شده و بازی‌های خود را در این سمت و سو جهت می‌دهند. اهمیت این دوره که دوران سازندگی و تشکل اخلاق و عاطفه در کودکان به حساب می‌آید، برای گذاشتن سنگ بنای ارزش‌های فرهنگی از جمله عفاف، بسیار مهم و قابل توجه است. برخی روانکاوان مسلمان، مراقبت‌های شخصی را در این باره گوشزد نموده‌اند، از جمله این‌که والدین و مربیان در امر پرورش باید سعی کنند بر اساس نظام آفرینش، دختر همچنان دختر بماند و با پسر نیز همچون یک پسر تعامل شود. اگرچه شرایط در آغاز زندگی برای دختر و پسر یکسان به نظر می‌رسد، اما رفته‌رفته متفاوت شده و هر هویتی اقتضای خاص خود را می‌یابد و در این وضع، مهم‌ترین مسئله این است که دختر احساس زنانگی خود را کاملاً حفظ کند. واداشتن دختران به کارهای پسرانه و یا دادن الگوهای ناشایست و رفتارهای نامناسب در قبال هویت تأنیثی، باعث به وجود آمدن نوعی احساس ضعف و نقصان در دختران و به تبع زمینه انحراف‌های بعدی خواهد بود. آن زمان می‌توان از سلامت برنامه‌ریزی تربیتی و آموزشی در خانه و مدرسه مطمئن بود که دختر در عالم خود به لطافت جنس خویش افتخار و از دختر بودنش قلباً راضی باشد.^۱ معمول دختران به واسطه برخورداری از ظرافت و لطافت تکوینی و خدادادی، ظرفیت بسیار بالایی برای محبت دیدن

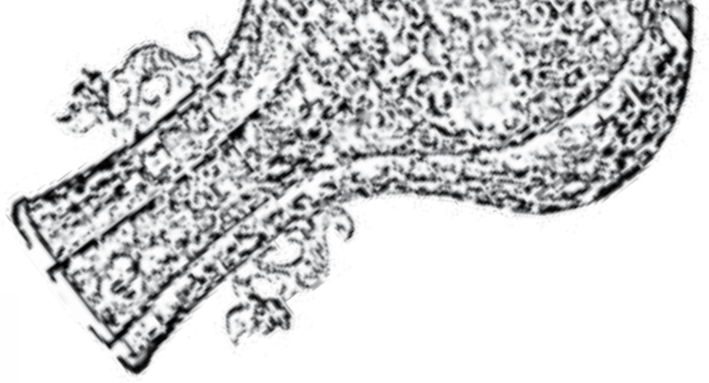
و محبت کردن دارند. ارضای مناسب و درخور این نیاز طبیعی، به ویژه در دوران حساس کودکی و نوجوانی و از راه توجه و التفات بزرگترها، از اسباب مهم هویت‌بخشی است. در واقع دریافت هویت صحیح، چیزی جز یافتن پاسخ شایسته نسبت به نیازها و خلأهای روحی نیست. در اسلام ضمن توجه به وجود ویژگی لطافت و نیاز به توجه و محبت در دختران، سفارشات فراوانی در باب اکرام و گرمی داشتن فرزندان دختر به چشم می‌خورد تا آن‌جا که حتی توصیه شده است اگر به بازار رفتید و چیزی خریدید، پیش از پسران از دختران بی‌اغایید و اول سهم فرزندان دختر را بدیشان بدهید؛ «و لیبدأ بالاناث قبل الذکور، فانه من فرح انثی فکاتما عتق رقبه من ولد اسماعیل»؛ چرا که هر کس دختری را شاد کند، گویا برده‌ای از فرزندان حضرت اسماعیل (ع) را شاد کرده است.^۲ در جهت مقابل و درباره پسران، از این حقیقت نباید تغافل کرد که ایشان مردان آینده‌اند و باید بتوانند در کشاکش مرارت‌ها و ناسازگاری‌های اجتماعی بیرون، چرخ‌های زندگی را بدون احساس سرخوردگی و خودکم‌بینی بچرخانند. اکرام و گرمی داشتن پسران بیش از این‌که به معنای ناز و نوازش‌شان باشد، به معنای دادن فرصت‌ها و اعتماد به ایشان در حد امکان و در جهت تقویت عزم و اراده است. خردمندی می‌گفت هرگاه دخترم در

هنگامه بازی و دویدن به زمین می‌خورد، با نگرانی و شتاب به سمت او رفته و در آغوشش می‌گیرم و به ناز و نوازش می‌پردازم، اما اگر همین اتفاق برای پسرم بیفتد، به رغم وجود همان نگرانی، سعی می‌کنم ضمن قرار گرفتن در کنار او، به او این فرصت را بدهم تا خودش از زمین برخیزد.

این‌که در برخی روایات معصومین (ع) آمده است «به پسران‌شان شنا و تیراندازی یاد دهید و به دختران ریسندگی»، بی‌تردید اشاره به همین ویژگی‌های تکوینی و وجود تفاوت میان این دو قطب است که مطابق آنچه گذشت، نه تنها منفی نیست؛ بلکه کاملاً در جهت اهداف عالی آفرینش و برابر تدبیر متقن الهی است.

الگوسازی

بخش قابل توجهی از شخصیت انسان؛ گفتار، کردار و زندگی روزمره او در سایه دیدن رفتار و گفتار دیگران رقم می‌خورد و مقدار اندکی از آن خصوصاً در سطح عامه مردم ساخته و پرداخته تفکر و مطالعات است. مطلب مهم دیگری که روان‌شناسان در باب الگو بدن اشاره کرده‌اند، این است که معمولاً دیدن به مراتب از شنیدن و نصیحت شدن و خواندن در کتاب درسی مؤثرتر است. آدمی از راه دیدن بیشتر می‌آموزد تا از طریق دیگر.^۳ در واقع تربیت گاهی عمدی و آگاهانه است و زمانی غیرعمدی و غیرآگاهانه. انسان‌ها در سایه



**انسان‌ها در سایه
معاشرت‌ها و آمد و
شدها، خود به خود راه
و روش را می‌آموزند و
بدان عادت می‌کنند.
این نوع تربیت که
تأثیرش در خردسالی به
مراتب بیشتر از دیگر
سنین است، جان‌مایه‌ای
جز تقلید از الگوها
ندارد.**

آمده است: «و إنما قلبُ الحدث كالأرض الخالية ما ألقى فيها من شيء قبلته»؛ قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود.

اداره بحران‌های فرهنگی و اجرای برنامه‌های مربوط در محیط خانه و مدارس ابتدایی و راهنمایی، به رغم همه مشکلات و پیچ و خم‌ها به مراتب آسان‌تر و ثمربخش از پرداختن به آن‌ها در دوره دبیرستان و دانشگاه خواهد بود. در واقع پیش از آن‌که فرهنگ مسموم بیگانه از طریق رسانه‌ها که امروز عملاً غیر قابل کنترل شده‌اند، بر نسل پاک و بی‌آلایش کودک و نوجوان بتازد، می‌بایست با استفاده از روش‌های غیرمستقیم چون الگوسازی و عادت‌پروری به صورت ناخودآگاه به بیمه‌سازی این توده عظیم از جامعه مبادرت ورزید.

پی‌نوشت‌ها:

۱. اسلام و تربیت دختران؛ دکتر علی قائمی؛ ص ۱۷۰
۲. حکمت‌نامه کودک؛ محمد محمدی ری‌شهری؛ ص ۳۲
۳. همان، ص ۱۸۶
۴. تربیت و شخصیت انسانی؛ سیدمجتبی هاشمی؛ ج ۱، ص ۴۳
۵. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱؛ برای آرای روان‌شناسان جدید در این باره بنگرید به: روان‌شناسی نوجوانی، گلن بلر و استوارت جونز، ص ۱۰۶؛ مراحل تربیت، موريس دبس، ص ۴۹؛ روان‌شناسی کودک و بالغ، هادفیلد، ص ۳۹۸.

معاشرت‌ها و آمد و شدها، خود به خود راه و روش را می‌آموزند و بدان عادت می‌کنند. این نوع تربیت که تأثیرش در خردسالی به مراتب بیشتر از دیگر سنین است، جان‌مایه‌ای جز تقلید از الگوها ندارد. می‌توان گفت تقلید در طفولیت مبنای هر نوع یادگیری است و آنچنان سریع و ناخودآگاه صورت می‌پذیرد که مایه اعجاب است. کودکان نه تنها از شیوه خورد و خواب والدین و اطرافیان تأثیر می‌پذیرند، که حتی از حرکات چهره و نحوه سرفه و عطسه کردن آن‌ها تقلید می‌کنند.

بر این اساس ارائه الگوی صحیح خصوصاً در خانه و مدرسه و در سنین کم و در مقابل جلوگیری از حضور الگوهای کاذب و فساد انگیز، امری غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد. بدیهی است هر قدر که برنامه آموزش و پرورش در فضای مدرسه اجرا شود، اگر در خانه مادری باشد که برخلاف جهت برنامه حرکت و الگودهی داشته باشد، نمی‌توان امیدی به موفقیت داشت و باید گفت نقش والدین در درجه نخست و مربیان و معلمان در درجه بعد، نقشی فرابرنامه‌ای و بسیار مهم و تأثیرگذار است. به عنوان یک اصل کلی، باید بر تمرکز برنامه‌ریزی‌های کلان فرهنگی و اجتماعی در قشر کودک و نوجوان تأکید ورزید. این نه تنها یک اصل پذیرفته شده در تربیت دینی، بلکه از اصول مشهور روان‌شناسی جدید نیز به شمار است. در خبر علوی